

واکاوی نه شرقی نه غربی در جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۷

مرتضی ثبوت^۱

چکیده

با پیروزی انقلاب اسلامی راهبرد جدیدی در سیاست خارجی ایران شکل گرفت که در مقایسه این راهبرد که در واقع به نام «نه شرقی نه غربی» مشهور گردید؛ به لحاظ بنیانی و تاریخی موازنه منفی، نظام بین‌الملل، گفتمان اسلام‌گرای انقلابی و روشنفکری جهان سوم به‌عنوان مهم‌ترین ریشه‌های این راهبرد بودند. راهبرد «نه شرقی نه غربی» البته دارای اصول مشخصی از قبیل استکبارستیزی، انقلابی بودن نیز است. از سوی دیگر با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دوران جدیدی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران آغاز شد که منجر به بروز تحولاتی در این راهبرد گردید. این مقاله تلاش می‌کند تا با بیان مراحل مختلف راهبردهای سیاست خارجی در ایران به چگونگی تکوین راهبرد «نه شرقی نه غربی» پرداخته و اصول اساسی آن را بیان دارد. از سوی دیگر سیر تحول این راهبرد را نیز مورد مطالعه قرار خواهد داد.

واژگان کلیدی: آمریکا، راهبرد، سیاست خارجی، شوروی، موازنه منفی، نه شرقی نه غربی

سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین موضوعات در هر ساختار سیاسی است. اهمیت سیاست خارجی آن‌چنان است که جان لاک زمانی که در مورد تفکیک قوا صحبت می‌کند سیاست خارجی را قوه‌ای مستقل از مقننه و مجریه معرفی می‌کند. (لاک، ۱۳۹۱) در دورانی که دولت‌ها با یکدیگر تعاملات گسترده‌ای دارند نقش سیاست خارجی نیز رو به فزونی است. در این دوران راهبردهای سیاست خارجی در توسعه اقتصادی و سیاسی هر دولتی نقشی اساسی ایفا می‌کند. مسلماً برای درک بهتر یک راهبرد لازم است که هم نظم بین‌المللی و هم نظم راهبردی که پیش از این حاکم بوده است مطالعه و بررسی گردد. بدین منظور در این مقاله ابتدا راهبردهای اساسی که سیاست خارجی ایران طی نموده است مورد مطالعه قرار می‌گیرد و پس از آن نظم‌های بین‌المللی که در جهان حاکم بوده است ذکر می‌شود و در نهایت اصول راهبرد «نه شرقی نه غربی» بیان شده و سیر تطور آن ذکر می‌شود.

راهبردهای سیاست خارجی ایران

سیاست خارجی ایران مراحل گوناگونی را طی کرده است که با تمرکز و دقت در آن می‌توان گفت که سیاست «نه شرقی نه غربی» سیر تکامل یافته سیاست موازنه منفی است. برای درک بهتر این بحث لازم است سیاست‌های گوناگون را در ایران مورد مطالعه قرار دهیم.

الف) انزوا

یکی از راهبردهای اساسی در سیاست خارجی پیش از دوران قاجاریه، انزوا جهانی بوده است. ایران هر چند در جهان راه تمدنی و اقتصادی قرار داشت؛ اما تعاملات آن محدود به عثمانی و هندوستان بود. منازعات بی‌پایان و جنگ‌های فراوان در کنار زیارت عتبات و حج و حضور در حوزه‌های علمیه روابط سیاسی میان ایران و عثمانی بود. روابط با هندوستان نیز محدود به ادبیات، تجارت و تهاجمات نادرشاه بود. البته باید در نظر داشت که با شکل‌گیری سلسله صفویه در ابتدای قرن شانزدهم میلادی، سیاست خارجی ایران شکل گرفت. (رمضانی، ۱۳۹۹: ۳۱)

ب) موازنه مثبت

از ابتدای قاجار روابط ایران با کشورهای دیگر گسترش پیدا کرد. روسیه و انگلستان رقابت شدیدی را در ایران شروع کردند. هر چند با معاهده ترکمانچای، نفوذ روسیه تزاری در دربار قاجار

افزایش چشمگیری یافت. در دوران قاجار امپراتوری روسیه تزاری میل به گسترش مرزهای خود داشت؛ بدین منظور جنگ‌های متعددی با عثمانی و ایران داشت.

انگلستان نیز برای حفظ منافع خود در هندوستان و همچنین کنترل عثمانی و روسیه تزاری تمایل بیشتری نسبت به ایفای نقش در حوزه سرزمینی ایران پیدا نمود. سیاست انگلستان در این سال‌ها حفظ استقلال ایران و تضعیفش بود. (مهدوی، ۱۳۸۱: ۲۲۳) دربار قاجار سعی می‌کرد با پرداخت امتیاز به دو کشور میان این دو قدرت بزرگ توازن برقرار کند؛ البته این موازنه مثبت در میان این دو کشور نیز پذیرفته شده بود. قرارداد ۱۹۰۷^۱ با تقسیم ایران به سه منطقه تحت نفوذ انگلستان، روسیه و بی‌طرف رخ می‌دهد. این قرارداد درست یک سال پس از انقلاب مشروطه میان این دو قدرت تهیه می‌گردد.

با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ ه.ش) ایران مورد هجوم دول عثمانی و آلمان قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ ه.ش) با سقوط امپراتوری روسیه تزاری و شکل‌گیری دولت کمونیستی، حضور روسیه در ایران به پایان می‌رسد. در سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ه.ش) انگلستان با دولت ایران قراردادی به امضا می‌رساند و رسماً ایران را تحت‌الحمایه خود می‌کند؛ البته دولت جدید شوروی نیز طی قراردادی در ۱۹۲۰ (اسفند ۱۳۰۰ ه.ش) به‌نوعی موازنه مثبت را احیا می‌کند.

ج) بازیگر سوم

یکی از سیاست‌هایی که از همان آغاز در روابط خارجی ایران قابل توجه است، جست‌وجو برای مداخله یک بازیگر دیگر است. فتحعلی شاه در سال‌هایی که به جنگ با روس‌ها مشغول بود با فرانسه برای مقابله با روسیه مذاکره کرد که البته این مذاکرات نیز به سرانجام نرسید و ناپلئون به واسطه تحولات اروپا به تعهدات خود نسبت به ایران عمل نکرد. در دوران امیرکبیر که سیاست موازنه منفی را دنبال می‌کرد نیز تلاش برای بهره‌بردن از بازیگر سوم برای دستیابی به توسعه و پیشرفت مطرح شد؛ فرانسه، آلمان و آمریکا کشورهای بودند که مورد توجه امیرکبیر بودند. رضاشاه نیز به دنبال آن بود تا با ورود بازیگری جدید به سیاست خارجی ایران نظمی جدید دهد. بر این اساس روابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ایران در عصر رضاشاه با آلمان‌ها با رشد چشمگیری روبه‌رو می‌شود. مصدق قهرمان موازنه منفی نیز از توجه به بازیگر سوم که همانا آمریکا بود غافل نبود و به دنبال آن بود تا با مشارکت آمریکا در سیاست خارجی ایران معضلات و چالش‌های پیش روی دولت خود را حل نماید.

د) موازنه منفی

جرقه‌های موازنه منفی را باید در دوران امیرکبیر شناسایی کرد. وی در شرایطی به صدارت در ایران منصوب گردیده بود که انگلستان و روسیه هر روز مطالبات جدیدی را از دولت ایران داشتند. مقاومت وی در برابر زیاده‌خواهی و امتیازطلبی این دو دوست منجر به فوت و شهادت امیرکبیر گردید.

دوران دکتر مصدق سیاست موازنه منفی با قدرت و به‌صورت تکامل‌یافته ادامه یافت. مبارزات وی در راه ملی شدن صنعت نفت و همچنین عدم تمدید قرارداد شوروی در دریاچه خزر موارد مشابهی از سیاست موازنه منفی است. سیاست «نه شرقی نه غربی» تکامل‌یافته این سیاست است که در ادامه به‌صورت مستقل بررسی می‌گردد. مصدق در سیاست موازنه منفی خود با حفظ اصول و منافع ملی به دنبال بازیگر سوم، یعنی آمریکا نیز بود.

ه) پیروی گفتمانی

از سال ۱۳۳۲ و پس از کودتای ۱۳۳۶ نقش آمریکا در سیاست‌های ایران پررنگ گردید. در واقع باید گفت از سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ ه.ش) که جنگ جهانی دوم به اتمام رسید جهان به دو قطب تقسیم گردید و آمریکا رهبر قطب جهان آزاد شد و از سیاست‌های انزواگرایانه دست شست و در عرصه جهانی نقش فعال پذیرفت. در سال‌های نخست پس از اتمام جنگ جهانی دوم با توجه به اینکه شوروی نسبت به تمامیت ارضی ایران در حادثه آذربایجان و نفت شمال چشم طمع دوخته بود و پس از آن نیز لیبرال‌های ملی به قدرت رسیدند (افرادی که هرچند به گفتمان لیبرال پایبند بودند؛ اما در عرصه سیاست خارجی موازنه منفی در پیش گرفته بودند). پس از انجام کودتا با توجه به اینکه رهبر جهان آزاد آمریکا بود و اروپا نیز در جنگ آسیب‌های فراوانی خورده بود و توانایی مدیریت جهانی را نداشتند در این دوران عصر نوینی شکل گرفت که بر اساس آن آمریکا بازیگر اصلی در سیاست خارجی ایران شد. در این دوران ایران کاملاً در نظم لیبرال سرمایه‌داری جذب گردیده بود. عبدالرضا هوشنگ مهدوی این دوران را وابستگی به بلوک غرب نام‌گذاری کرده (مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۱۷) و علیرضا ازغندی این ایام را با نام ناسیونالیسم مثبت نام‌گذاری نموده است؛ البته این نام‌گذاری به نظریه محمدرضا پهلوی بازمی‌گشت. شاه ناسیونالیسم را به دو گونه حقیقی و غیرحقیقی تقسیم می‌کرد و موازنه منفی را ناسیونالیسم غیرحقیقی و عامل بدبختی اعلام می‌داشت. (ازغندی، ۱۳۸۸: ۳۵۷) در این راهبرد مبحث امنیت جمعی دارای اهمیت فراوان است. در واقع از

آنجا که این امنیت از سوی شوروی، همسایه شمالی ایران، تهدید می‌شد، راه‌حل مناسب پیوند با غرب بود که به اعتقاد شاه برخلاف روس‌ها هدف تجاوزگرانه نداشت. (همان: ۳۵۷)

ایران با عضویت در پیمان ستو عملاً به ناتو پیوسته بود و با پیمان‌های گوناگون در زنجیره امنیتی - نظامی سرمایه‌داری قرار گرفته بود. به عبارت دیگر با لحاظ این مناسبات ایران به لحاظ گفتمانی به جهان غرب وابسته بود.

و) مستقل ملی

از سال ۱۳۴۳ دوران تنش‌زدایی آغاز گردید. (مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۹۵) این دوران امتداد ناسیونالیسم مثبت بود که جهان از دوقطبی متصل به سوی دوقطبی غیر متصل در حال چرخیدن بود و جنگ سرد در حال فروپاشی بود. تأسیس سازمان عدم تعهد و اوپک به شاه اختیار عمل بیشتری داد. (ازغندی، ۱۳۸۸: ۲۸۳) شاه با شوروی تعامل اقتصادی خود را آغاز کرد.

ز) ژاندارم منطقه

از اواخر دهه چهل خورشیدی و اوایل دهه پنجاه خورشیدی در سطح جهانی دو اتفاق به وقوع پیوست. نخست آنکه نظام جهانی از دوقطبی متصل به سوی دوقطبی غیر متصل حرکت کرد و شاه نگران آن گردید که در تعامل شکل‌گرفته میان آمریکا و شوروی مورد معامله قرار بگیرد و از قدرت برکنار شود. برای همین به سوی تعامل اقتصادی با شوروی حرکت کرد. از سوی دیگر انگلستان تصمیم گرفت تا خلیج فارس را تخلیه کند. آمریکایی‌ها این رفتار را عامل ایجاد خلأ خطرناکی می‌دانستند و برای همین لازم بود این خلأ توسط آمریکا یا متحدانش جبران گردد. (مهدوی، ۱۳۸۰: ۴۰۰) در این شرایط با توجه به اینکه آمریکا به دنبال کاهش تعهدات و هزینه‌های خود در خارج از کشورش بود (همان) ایران به‌عنوان قدرتی که می‌توانست این خلأ را پر نماید، رخ نمود. دکترین نیکسون نوعی تشویق رژیم‌های وابسته به آمریکا برای مسلح شدن بیشتر بود. (همان: ۴۰۱) در این دوران ایران در عرصه سیاست خارجی تبدیل به ژاندارم منطقه شد. ژاندارمی که در گفتمان لیبرال - سرمایه‌داری قرار می‌گرفت؛ اما تعاملات محدود و کنترل‌شده‌ای را نیز با شوروی تجربه می‌نمود.

نظم‌های بین‌المللی

لایه دیگری که ما را در فهم چرایی شکل‌گیری راهبرد «نه شرقی و نه غربی» یاری می‌رساند شناخت انظمه جهانی در بستر تاریخی آن در دوران معاصر است که در ادامه به بررسی اجمالی آن می‌پردازیم.

در قرن هجدهم و نوزدهم در نظم بین‌الملل دو رخداد مهم به وقوع پیوست. نخست آمریکا سیاستی انزواطلبانه را پیش گرفت و دوم آنکه انگلستان تلاش نمود با ایجاد جنگ میان کشورهای گوناگون اروپایی توازن قدرت ایجاد کرده و سیاست اروپا در دستان خودش باقی بماند. این امر به تدریج زمینه‌های اصلی جنگ جهانی اول را فراهم نمود. (نقیب زاده، ۱۳۹۴)

پس از جنگ اول جهانی شرایط دگرگون شد. در این شرایط آمریکا بار دیگر به انزوا کشیده شد و از سوی دیگر منابع جنگ جهانی به صورت یکسان میان شرکت‌کنندگان در جنگ تقسیم نگردید و در حق برخی کشورها اجحاف رخ داد که این موضوع باعث شکل‌گیری فاشیسم و در پی آن ظهور عصر جدیدی گردید. فاشیسم و نازیسم که محصولات پس از جنگ جهانی اول بودند، آتش جنگ جهانی دوم را شعله ور کردند. جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ ه.ش) آغاز شد و در سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ ه.ش) به پایان رسید. پس از جنگ جهانی دوم آمریکا و شوروی جهان را با یکدیگر تقسیم کردند. هر چند می‌توان گفت که در این دوران آمریکا از منازعات طولانی کشورهای اروپایی خسته گردیده بود و تمایل داشت تا به نوعی با آزادی عمل شوروی زمینه را برای کنترل اروپا ایجاد نماید. در این زمان عصر دوقطبی متصلب جهان شکل گرفت که در یک‌سوی آن جهان لیبرال سرمایه‌داری به رهبری آمریکا قرار داشت که سعی می‌نمود با ارائه کمک‌های مالی به کشورهای همسوی با خود مانع سقوط آن‌ها به دامان کمونیست گردد که در این میان ایران از جمله کشورهایی بود که مورد حمایت آمریکا قرار گرفت و در سوی دیگر آن شوروی و جهان کمونیستی مورد حمایت او قرار داشتند.

در اواسط دهه پنجاه میلادی دولت‌های مارکسیستی جدیدی قدرت گرفتند که با شوروی خط‌مشی متفاوتی داشتند و رقابتی پنهان را با شوروی شروع کرده بودند. در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰ ه.ش) جنبش عدم تعهد کار خود را آغاز نمود. کشورهایی که در این جنبش حضور داشتند هر چند بنای استقلال از دو قطب را داشتند؛ اما در واقع کشورهایی بودند که به لحاظ گفتمانی و راهبردی به یکی از دو قطب نزدیک بودند. جنبش عدم تعهد دارای اصول مختلفی بود که برخی از آن‌ها عبارتند از: احترام متقابل به تمامیت ارضی یکدیگر، همزیستی مسالمت‌آمیز، عدم تجاوز و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر. (کاؤل، ۱۳۶۵: ۲۶) ماهیت جنبش عدم تعهد مبارزه با استعمار بود و رهبران کشورهایی که مؤسس آن بودند، اندیشه مبارزه با استعمار را در نظر داشتند. (عبدالرشیدی، ۱۳۶۵:

۲۰) از اوایل دهه هفتاد میلادی نظام دوقطبی وصلبی به نظام دوقطبی غیر متصلب تبدیل شد و روابط دو قطب با یکدیگر نزدیک گردید.

روشنفکری جهان‌سومی

همان‌طور که در فضای بین‌المللی جنبش عدم تعهد شکل گرفت و در داخل نیز سیاست موازنه منفی برای مقطعی صورت پذیرفت، اتفاق سومی نیز لازم بود تا به واسطه آن رسید شکل‌گیری سیاست «نه شرقی نه غربی» کامل گردد. آن اتفاق سوم را می‌توان روشنفکری جهان سوم نامید. در این روشنفکری از سویی نوعی مبارزه با استعمار نهفته است و از سوی دیگر این روشنفکری تا اواسط قرن بیستم منادی غرب‌گرایی علاقه‌مند به عقلی و عملی (تجربه‌گرایی) دیدن مسائل بود. (نبوی، ۱۳۸۸: ۶۱-۵۴)

از این رو می‌توان گفت پیروان هایدگر در ایران نخستین کسانی بودند که نسبت به گفتمان غرب‌گرایی واکنش نشان دادند. در واقع هویت‌اندیشان و پیروان میراث فکری احمد فردید (هاشمی، ۱۳۸۳) افرادی بودند که این عرصه را پی جویی نمودند. (فردید همانند هایدگر به دوران پیشامتافیزیک اعتقاد داشت و معتقد بود که آدمی پیش از افلاطون در پیوند با هستی قرار دارد و پیوندی میان حکمت انسی و عرفانی برقرار نمود). آنچه که از جریان موسوم به هایدگری‌های ایران دارای اهمیت است، مفهوم غرب‌زدگی است که توسط جلال آل احمد بیان شد. (سمیعی، ۱۳۹۷: ۵۶۶) نگین نبوی فضای جهانی، استبداد سیاسی داخلی و جست‌وجوی هویت را از دلایل شکل‌گیری این روشنفکری ضد غرب اذعان داشته است. (نبوی، ۱۳۸۸: ۵-۱۵۳) فلاسفه غربی نیز شعار زیست غیرغربی را سر داده بودند و در چنین شرایطی نسل جدیدی از روشنفکران شکل گرفته بودند که به نقد مدرنیته می‌پرداختند.

اسلام‌گرایی انقلابی

یکی از گفتمان‌های که پس از سال ۱۳۴۰ در ایران شکل گرفت اسلام‌گرایی انقلابی است. این گفتمان بر پایه دال مرکزی ولایت‌فقیه بنیان نهاده شد. اسلام‌گرایی انقلابی البته ریشه در اسلام‌گرایی عرب نیز داشت. در میان پیشگامان اسلام‌گرایی انقلابی می‌توان به سید جمال اسدآبادی اشاره نمود که بر نقش مبارزه با استعمار و وحدت مسلمین تأکید داشت. وی بر جنبش ضد استعماری مصر تأثیر فراوانی گذاشت. (عنایت، ۱۳۹۴: ۷۹) تأثیر دیگری که اسدآبادی بر اسلام‌گرایان انقلابی گذاشته است توجه به اسلام پیکارجو و فریضه جهاد است. حمید عنایت این پیکارجویی را پیامد استعمارستیزی می‌پندارد. یک نتیجه بیش ضد انگلیسی سید [اسدآبادی] تمایل او به این بود که

اسلام را دین پیکار و سخت‌کوش بداند و از این رو بر روی فرضیه جهاد بسیار تأکید کند. به نظر او در برابر حکومتی که مصمم به نابودی اسلام است مسلمانان راهی جز توسل به زور ندارند. (عنایت، ۱۳۹۴: ۱۰۲) فقهای شیعه با استناد به آیه ۱۴۱ سوره نسا (قاعده نفی سبیل) هرگونه پیروی و ولایت کفار بر مسلمانان را باطل و حرام اعلام می‌دارند و به‌نوعی به‌سوی استقلال در این عرصه عمل می‌کنند. همچنین مفهوم انقلابی بودن یک حرکت و نهضت به معنای تغییر ناگهانی و زیربنایی نظم حاکم است که نقشی کلیدی در شکل‌گیری زیرساخت لازم برای زایش اندیشه «نه شرقی و نه غربی» را فراهم می‌نماید.

زایش نه شرقی - نه غربی

مفهوم نه شرقی - نه غربی از رسیدن چندین مفهوم زاییده گردید و در فضای گفتمانی خاص متولد شد. از سویی در عرصه جهانی دو قطب قدرتمند ایدئولوژیک حضور داشتند؛ از سوی دیگر ایرانیان تجربه سیاست موازنه منفی را داشته و آن را در ذهن خود متجسم داشتند؛ از سوی دیگر موج روشنفکری جهان سوم که حاکم گردیده بود و به‌شدت به ضدیت با مدرنیته و غرب در حرکت بود. این روشنفکری تقابل با غرب و بازگشت به خویشتن را ترویج می‌کرد. در چنین شرایطی گفتمان اسلامی‌گرای انقلابی نیز اضافه می‌گردد که اساساً بر طبق آن تسلط کفار بر مسلمین را طبق قاعده نفی سیل حرام دانسته شده و دستور به تقویت و قدرتمندی در برابر دشمنان داده است. از درون این گفتمان مربع مفهوم نه شرقی نه غربی خلق گردید. در واقع جمع شدن این چهارعنصر در کنار یکدیگر این مفهوم جدید را ایجاد نمود. این مفهوم پس از انقلاب اسلامی به‌عنوان محوری‌ترین رکن سیاست خارجی ایران گردید.

جهان دوقطبی غیر متصلب

موازنه منفی ← نه شرقی، نه غربی

اسلام‌گرای انقلابی

روشنفکری جهان سوم

عناصر مقوم تئوری «نه شرقی - نه غربی»

۱- ایدئولوژی-محور بودن: نه شرقی نه غربی بودن در واقع یک امر ایدئولوژیک است و بر اساس منفعت‌گرایی و مصلحت‌اندیشی شکل نگرفته است. هر چند منافع ملی و

مصلحت در گفتمان اسلام‌گرایان انقلابی جایگاه دارد؛ اما اصالت این راهبرد بر پایه ایدئولوژی و آرمان‌گرایی است.

۲- **انقلابی بودن:** این سیاست و راهبرد بر این معنا قرار گرفته است که نظم حاکم در جهان عادلانه و منصفانه نیست و به دنبال آن است تا نظم جهانی را به صورت بنیادین و اساسی و البته با سرعت تغییر پیدا کند. این راهبرد دقیقاً برخلاف موازنه منفی است که به دنبال تغییر نظم جهانی نبود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۷۵) و برخلاف ژاندارم منطقه که به دنبال نقش‌آفرینی در تحکیم نظم جهانی خود می‌باشد، در پی برهم زدن نظم موجود است. همچنین در سیاست عدم تعهد تلاش می‌شود تا راه و روشی در نظم فعلی جهانی و برای دوری از منازعات پیدا گردد؛ اما نه شرقی نه غربی اساساً این نظم را به صورت بنیادین به چالش کشیده و به دنبال نظم نوینی است. (همان: ۱۷۷)

۳- **تهاجمی بودن:** این راهبرد برخلاف موازنه منفی که نگاهی تدافعی دارد کاملاً بر پایه تهاجم شکل گرفته است. در واقع این راهبرد در ابتدا به مقاومت در برابر نظام سلطه اقدام می‌کند و پس از آن روحیه پیش‌رونده و تهاجمی را در کانون‌های نظام سلطه (برای مثال آمریکا، شوروی و اسرائیل) پی می‌گیرد. رهبر فقید جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی (رض)، در پیام قبول قطعنامه ۱۵۹۸ بار دیگر به کانون‌های نظام سلطه آمریکا، اسرائیل، شوروی حمله می‌کند: «انتقام از کسانی که همچون ابراهیم (ع) از بت‌شکنی برمی‌گشتند، شاه را شکسته بودند، شوروی و آمریکا را شکسته بودند، کفر و نفاق را خرد کرده بودند.» (۱۳۶۷/۴/۲۹)

این روحیه تهاجم البته فراتر از ارزش‌های دین مبین اسلام است و به نوعی در وحدت با دیگر ادیان و مستضعفان قرار می‌گیرد. «... و از خدا می‌خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ آمریکا و شوروی را به صدا درآوریم.» (همان)

آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، نیز نسبت به اسرائیل موضع تهاجمی دارد: «... رژیم صهیونیستی حقیقتاً غده سرطانی است و در این منطقه باید قطع شود و قطع خواهد شد.»^۲ (۱۳۹۰/۱۱/۴) ایشان به صورت آشکار حمایت جمهوری اسلامی را از گروه‌هایی که با اسرائیل مبارزه کنند اعلام می‌دارد: «از هرکس با اسرائیل

^۱ . پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه (قبول قطعنامه)

^۲ . خطبه های نماز جمعه

مبارزه کند حمایت می‌کنیم و از اعلام این حمایت ابایی نداریم. در جنگ ۳۳ روزه و جنگ ۲۲ روزه علیه اسرائیل کمک کردیم.» (همان)

رهبر فقید جمهوری اسلامی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در مورد آمریکا و شوروی دارای موضع است. امام خمینی (رض) در پاسخ پرسش خبرنگار انگلیسی اعلام می‌دارد رئیس‌جمهور آمریکا را به واسطه حمایت از شاه و دشمنی با ملت یاران دشمن خطاب می‌کند در مورد شوروی نیز هرچند به اندازه آمریکا خطاکار نمی‌داند، بلکه آن را نیز حامی شاه دانسته و مخالف نهضت اسلامی اعلام می‌دارد. ایشان رفتار رئیس‌جمهور چین را نیز وقیحانه توصیف کرده است.

۴- **دوگانه استکبار - استضعاف:** یکی از مباحث مهمی که در این راهبرد به خوبی قابل شناسایی می‌باشد، دوگانه‌سازی است. این مفهوم، البته با ادبیات‌های گوناگون بیان شده است. از طرفی استکبار قرار دارد که این استکبار هرچند در درون کالبد کفر و شرک است؛ اما لزوماً در ظاهر کفر و شرک نیست. در واقع استکبارستیزی از ویژگی‌های اساسی تئوری «نه شرقی و نه غربی» است. (ازغندی، ۱۳۹۱: ۵۶)

امام خمینی (رض) به صورت بنیادین به دنبال نابودی ریشه‌های فاسد صهیونیسم سرمایه‌داری و کمونیسم بود. در واقع در این مبارزه در یک سو استکبار قرار دارد که متصف به صفات باطل، غنی، مرفهین بی‌درد و اسلام آمریکایی است و در سوی دیگر جریان حق، پابرهنگان و مستضعفان قرار دارند، که مظهر اسلام ناب هستند. (شاید بتوان گفت با توجه به اینکه امام (ره) عارف وحدت وجودی بوده است و در مکتب عرفانی ابن عربی هر امری ظاهری دارد و باطنی و اصل بر باطن هر چیز است، ایشان باطن مستضعفان عالم را حق می‌پنداشته است که به سبب اقدامات فریبکارانه و ظالمانه استکبار از فطرت پاک خود دور شدند. همچنین از سوی دیگر استکبار تمام امورش باطل است.) ایشان در دیدار با اعضای جنبش امل در سال ۱۳۶۰ حتی در اسلام آوردن آمریکا و اسرائیل هم شک کرده و آن را فریب می‌پندارد و اظهار می‌کند: «اگر آمریکا و اسرائیل لا اله الا الله بگویند ما قبول نداریم چون که آن‌ها می‌خواهند سر ما کلاه بگذارند.» (۱۳۶۰/۸/۶)

۵- **امت‌گرایی:** در این راهبرد نگاه امت‌گرایانه وجود دارد که از نگاه ملی‌گرایانه فاصله دارد. در این گام اولاً طبقه و قومیت و نژاد تحقیر نمی‌شود؛ اما آنچه اولویت دارد ملت است. ثانیاً درست است از امت اسلام سخن به میان آمده است؛ اما فراتر از اسلام، مستضعفین هم مطرح هستند. امت‌گرایی دقیقاً برخلاف موازنه منفی است که کاملاً بر اساس مفهوم

ملی‌گرایی شکل می‌گیرد. (ازغندی، ۱۳۹۱: ۵۴). البته باید اذعان داشت که امت‌گرایی در تضاد با مفهوم ایران‌گرایی نیست. ایران به‌عنوان یک سرزمین پیشگام در عرصه مبارزه با استکبار و نظام سلطه که به‌لحاظ تاریخی - هویتی مرکز تشیع و ام‌القری انقلابی‌گری در ادوار مختلف تاریخ است، شناخته می‌شود.

ماهیت قدرت‌های جدید پس از فروپاشی شوروی

در سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰ ه.ش) با فروپاشی شوروی نظام دوقطبی پایان یافت و دوران جدید تک‌قطبی ایجاد گردید. در این ایام در کنار تک قطب باقی‌مانده قدرت‌های جدیدی در حال شکل گرفتن بودند. اتحادیه اروپا، چین، ژاپن، روسیه قدرت‌های جدیدی بودند که با وجود آن‌ها نظم تک‌قطبی محض پایان یافت و دوران جدید یک-چندقطبی ایجاد شد. به عبارت دیگر در نظم جدید هر چند تک قطب ایالات متحد دست برتر را دارد اما از اوایل قرن بیست و یکم اتحادیه اروپا در مسیر وحدت بیشتر گام برداشت، روسیه نیز با احیای هویت اوراسیای مرکزی به‌سوی تقابل نسبی با آمریکا حرکت کرد و از سوی دیگر قدرت‌های نوظهوری نظیر کشورهای چین، برزیل، هندوستان و ترکیه شکل گرفتند که جهان را از یک چندقطبی به‌سوی چند-تک‌قطبی حرکت دادند.

در توضیح مطلب فوق باید اضافه نمود که قدرت‌های جدیدی که پس از فروپاشی شوروی شکل گرفتند به‌لحاظ ماهیتی با فضای دوقطبی متفاوت بودند. نخست آنکه تمامی این قدرت‌های نوظهور در گفتمان سرمایه‌داری معنا می‌گشتند؛ یعنی آنکه به‌لحاظ اقتصادی به سرمایه‌داری و لیبرالیسم اقتصادی باور دارند. دوم آنکه تمام این قدرت‌های نوظهور به‌دنبال آن هستند که بیشترین منفعت اقتصادی را کسب نمایند. سوم آنکه برخی از این قدرت‌های نوظهور برای خود ایده و گفتمانی سیاسی و فرهنگی دارند و به‌دنبال گسترش ایده و تفکر خود هستند.

در کنار این سه ویژگی اما این قدرت‌ها در ساختار فعلی تفاوت بنیادینی با ساختار دوقطبی و تک قطبی دارند.

۱- عدم اقتدار فراگیر: این دولت‌ها اگر هم به‌دنبال تسلط بر دیگر سرزمین‌ها باشند، این توانایی و قدرت نظامی و ایدئولوژیک را ندارند. در واقع برخلاف دو قطب سابق که جسورانه اقدامات نظامی انجام می‌دادند، امروز قدرت‌های نوظهور به‌دنبال آن نیستند که اقدام نظامی نسبت به دیگر کشورها انجام دهند و اگر چنین اقداماتی را هم در سطح منطقه‌ای انجام دهند ریشه در امور ژئوپلیتیک و منطقه‌ای دارد.

۲- عدم غلبه گفتمانی: این شاخصه یکی از مواردی است که در ساختار دوقطبی قابل درک است. در دوران غلبه گفتمانی، قطب‌های دوگانه به دنبال آن بودند که گفتمان‌های خود را به دیگر سرزمین‌ها تحمیل کنند. در واقع قدرت‌ها خواهان غلبه هژمونی گفتمانی و بسط آن در شرق و غرب عالم بودند. البته باید گفت دولت‌های کنونی به دنبال بسط گفتمانی خود هستند؛ اما برای این بسط از شیوه تبلیغ و اقتصادی بهره می‌برند و از طریق کودتا و تحریم استفاده نمی‌کنند.

۳- استثمار اقتصادی: یکی از رفتارهایی که اکثر کشورها انجام می‌دادند این بود که برای تأمین منافع و خواسته‌های خود اقدام به استثمار دیگر کشورها می‌کردند. این موضع به گونه‌ای بود که بقا و اعتلای یک قطب بر نابودی دیگر کشورها ارجحیت داشت. در مناسبات قدرت‌های نوظهور هرچند منفعت‌طلبی اقتصادی واضح است؛ اما خوی استثمارگری قابل مشاهده نیست.

جمهوری اسلامی در دوران پساجنگ سرد

واقعیت آن است که از همان آغاز انقلاب اسلامی به سبب سابقه تاریخی آمریکا و رفتارهای تقابلی برانگیز این کشور در ایران، خصومت با این قطب پررنگ‌تر گردید. افزون بر این غرب به رهبری آمریکا از همان ابتدا تشکیل رژیم صهیونیستی به حمایت از این رژیم پرداخت و آرمان فلسطین و نابودی اسرائیل از آرمان‌های اسلام‌گرایان انقلابی بود. درنهایت با آنکه شوروی دولتی لائیک و کافر بود و دولت آمریکا به‌ظاهر موحد و مسیحی، اما آمریکا در نگاه رهبران اسلام‌گرایی انقلابی دشمن اصلی بود. با فروپاشی شوروی عملاً نظام دوقطبی به پایان رسید و تنها جهان غرب باقی ماند و قدرت‌های نوظهور نیز هیچ‌کدام به دنبال آنکه تبدیل به یک هژمونی قطبی گردند نبودند که در چنین شرایطی تعامل با این قدرت‌ها ماهیت پیروی از یک قطب را ندارد.

نتیجه‌گیری

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نظم جهانی به دوقطبی غیر متصل تبدیل شده بود و مفهومی به نام غیر متعهدها شکل گرفت. از سوی دیگر موج روشنفکری جهان سوم به ایران نیز رسیده بود و تبدیل به یک مفهوم اساسی گردیده بود. در کنار این تجربه موفق، موازنه منفی در ایران و اصول اسلام‌گرایی انقلابی نظیر پیکارجویی، قاعده نفی سبیل و غیره باعث گردید تا زمینه برای تولد راهبرد «نه شرقی و نه غربی» ایجاد گردد. این راهبرد بر پایه چهارعنصر انقلابی بودن، دوگانه استکبار و استضعاف، تهاجمی بودند و امت‌گرایی شکل گرفت. با فروپاشی شوروی قطب شرق از

عرصه سیاست جهانی حذف گردید و قدرت‌های نوظهور پا به عرصه سیاست بین‌الملل گذاشتند. این قدرت‌ها همانند غرب به دنبال غلبه و تسلط گفتمانی، اقتدار فراگیر و استثمار اقتصادی نیستند. نتیجتاً در شرایطی که قطب غرب در ایالات متحد خلاصه می‌گردد و قدرت‌هایی نظیر اتحادیه اروپا که از یک سوی به دنباله‌روی و پیروی از رهبر قطب غرب می‌پردازد و از سوی دیگر تلاش می‌کند تا به‌عنوان یک قدرت نوظهور عمل کند و سایر قدرت‌های نوظهور که چشم‌انداز کلان آن-ها از نظر گذشت، عملاً جهان را به سمت یک مدل چند-یک قطبی حرکت می‌دهند. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی ایران تلاش داشته است تا با رعایت اصول خود به تعامل با دیگر کشورها پرداخته و به دنبال برقراری نظامی عادلانه و نوین برپایه ارزشهای دینی و انسانی باشد.

منابع

- قرآن کریم
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸)، روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران: قومس
- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌ها)، تهران: قومس
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت
- رضانی، روح‌الله (۱۳۹۹)، تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی اول ۸۷۹ تا ۱۳۲۰ ترجمه روح‌الله اسلامی و زینت پزشکیان، تهران: نی
- سمیعی، محمد (۱۳۹۷)، نبرد قدرت در ایران چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟، تهران: نی
- عبدالرشیدی، علی اکبر (۱۳۶۵)، جنبش عدم تعهد از آغاز تا سال ۱۹۸۵، تهران: سروش
- عنایت، حمید (۱۳۹۴)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی
- کاول، ب.ن (۱۳۶۵)، افقهای نوین جنبش عدم تعهد، ترجمه علی آذرنگ، تهران: روز
- لاک، جان (۱۳۹۱)، رساله ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نی
- مهدوی، (هوشنگ) عبدالرضا (۱۳۸۰)، تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۵۰۰-۱۹۴۵)، تهران: امیرکبیر
- مهدوی، (هوشنگ) عبدالرضا (۱۳۸۱)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷)، تهران: پیکان

- نبوی، نگین (۱۳۸۸) روشنفکران و دولت در ایران سیاست، گفتار و تنگنای اصالت، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه
- نقیب زاده، احمد (۱۳۹۴)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان و ستفالی تا امروز، ناشر: قومس
- هاشمی، محمد منصور (۱۳۸۳)، هویت‌اندیشان و میراث فکری احمد فردید، تهران: کویر